

در کیفیات تعلیق و رفع تعلیق قضات متهم

رسیدگی و تعقیب کیفری قضات متهم به ارتکاب بزه دارای ویژگیها و خصوصیات خاصی است که نیاز به بحث و تحلیل مبسوطی دارد. این ویژگیها از جهات متعددی حائز اهمیت می‌باشند که به جهت جلوگیری از اطاله بحث فقط به ذکر دو جنبه آن می‌پردازیم.

۱- از جهت شخصیت و موقعیت قاضی:

قضات از دیر باز از جهت اجتماعی دارای موقعیت و جایگاه خاصی بودند که طبقات اجتماعی دیگر کمتر از چنین شان و منزلتی بهره‌مند میشدند دست‌یابی به چنین موقعیت رفیعی ناشی از معنویت و روحانیت شغل قضا می‌باشد زیرا به اقتضای خدمت قضائی شخص معمولاً از دست یازیدن به فعالیت‌های مادی و امور دنیوی اجتناب می‌ورزد و از مراوده و ارتباط با افراد بدنام و فاسد پرهیز می‌کند در نتیجه چنین افرادی در جامعه از احترام و عزت خاصی برخوردار می‌شوند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در خصوص موقعیت قضات می‌فرماید:

«یا شریح قَدْ جَلَسَتْ مَجْلِساً لَا يَجْلِسُهُ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ شَقِيٌّ»^(۱)

ابی‌عبدالله علیه السلام می‌فرماید:

«اتَّقُوا الْحُكُومَةَ فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلْإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ الْعَادِلِ فِي

الْمُسْلِمِينَ لِنَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ»^(۲)

با مداقه و عنایت به فرمایشان فوق‌استفاده میشود که منصب قضاء جایگاه

نبی و وصی نبی است و دارای قد است و ارج و قرب خاصی می‌باشد.

مرحوم جلال آل احمد در کتاب معروف خود بنام «در خدمت و خیانت

روشنفکران» قضات و اساتید را نزدیکترین گروه به مرکز کانون روشنفکری

تلقی نموده و توضیح می‌دهد که این اشخاص با استدلال و بحث و مطالعه و امور

فکری سر و کار داشته و ابزار و دستمایه آنها کتاب و قلم می‌باشد.

این توضیحات ولو بنحو اختصار ایجاب می‌کند چنانچه خطا و لغزشی از

طرف قاضی واقع شود در رسیدگی به آن تشریفات و اصول خاصی رعایت شود.

۲- از جهت ویژگی شغل قضاء: مطالعات فقهی

این مورد در واقع دنباله و نتیجه بحث قبلی است یعنی اگر شغل قضائی با

مصونیت و استحکام توأم نباشد و موقعیت قاضی در حرفه خود تثبیت نشود

بدیهی است شجاعت و جسارت لازم در دست یازیدن به امور مهم اجتماعی و

درگیری با افراد با نفوذ را پیدا خواهد کرد زیرا اگر قاضی مانند افراد عادی با

شکایات بجا و نابجای هرکسی جلب و توقیف شود دیگر تهور و قدرت کافی

جهت انجام امور قضائی نخواهد داشت.

(۱) - تحریر الوسیله جلد ۲ کتاب القضاء صفحه ۴۰۴.

(۲) - تحریر الوسیله جلد ۲ کتاب القضاء صفحه ۴۰۴.

بنابر مراتب قانونگذار برای رسیدگی به جرائم قضات کیفیات خاصی را قائل شده است که در ماده ۴۲ لایحه اصلاح قسمتی از قانون اصول تشکیلات دادگستری و استخدام قضات مصوب ۱۳۳۳ مندرج و مقید می باشد.

ماده ۴۲: «هرگاه در اثناء رسیدگی کشف شود که کارمند قضائی مرتکب جنحه و یا جنایتی شده و دادستان انتظامی قضات آن نسبت را مقرون بدلائل و قرائن ببیند که تعقیب کیفری را ایجاب نماید تعلیق کارمند مظنون را از شغل خود تا صدور رأی نهائی مراجع کیفری از دادگاه عالی انتظامی تقاضا می نماید و دادگاه پس از رسیدگی به دلائل قرار مقتضی صادر خواهد نمود و در صورت حصول براءت ایام تعلیق جزء مدت خدمت محسوب و مقرری آن به کارمند داده خواهد شد.»

بطوریکه مشاهده میشود جهت ورود به قضیه و شروع اقدامات دادستان انتظامی قضات شرایطی وجود دارد.

اولاً: قاضی باید شاغل باشد یعنی در زمان ارتکاب بزه مستعفی و بازنشسته نشده باشد.

ثانیاً: دارای پایه قضائی باشد در سنوات بعد از پیروزی انقلاب اسلامی عده ای از قضات بدون داشتن پایه قضائی با سمت دادستان و دادیار و بازپرس در دادرهای انقلاب مشغول خدمت بودند که هرچند به امور قضائی اشتغال داشتند لیکن فاقد پایه قضائی بودند و چنین وضعیتی در حال حاضر در مورد تعدادی از قضات دادرهای نظامی کشور وجود دارد که بهر تقدیر اگر این افراد مرتکب بزه می شوند رسیدگی به آن در صلاحیت محاکم عمومی است و نیازی به تعلیق از خدمت نمی باشد.

ثالثاً: بزه از درجه جنحه و جنایت باشد: این قسمت از ماده ۴۲ نیاز به بحث

و بررسی و بیشتر و در واقع باز شدن مطلب دارد زیرا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تصویب قانون مجازات اسلامی و تقسیم مجازات‌ها به حدود و قصاص و دیات و تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده عده‌ای عقیده داشتند تقسیم‌بندی جرائم به جنحه و جنایت و خلاف دیگر موقعیتی ندارد و در واقع نسخ ضمنی شده است در حالیکه ماده ۱۲ قانون مجازات اسلامی مصوب آذرماه ۱۳۷۰ اشعار میدارد «مجازات‌های مقرر در این قانون پنج قسم است».

از مفهوم عبارت فوق استنباط میشود که تقسیم‌بندی جرائم به پنج نوع مقید به محدوده قانون مجازات اسلامی است و جرائم مندرج در قوانین دیگر از شمول آن خارج هستند.

نگارنده بخاطر دارد زمانیکه در حوزه معاونت محترم قضائی رئیس قوه قضائیه در معیت عده‌ای از قضات با سابقه و فاضل به تهیه مجموعه قوانین و مقررات جزائی اشتغال داشتیم بحث و گفتگوی زیادی در این زمینه میان آمد ماحصل و نتیجه محاورات بدین جا ختم شد که تقسیم‌بندی جرائم به خلاف و جنحه و جنایت علیرغم تصویب قوانین متعدد در بعد از انقلاب کماکان بقوت خود باقی است زیرا جرائم از جهات و حیثیات گوناگونی تقسیم‌بندی شده‌اند مانند تقسیم جرائم به عمدی و غیرعمدی به جرائم نظامی و غیرنظامی به جرائم سیاسی و عمومی و نظایر آنها در واقع این تقسیمات یک نوع مرزبندی است از جهت کیفیات خاص و تقسیم جرائم به جنایت و جنحه و خلاف از این قاعده مستثنی نیست در ماده ۷ قانون مجازات عمومی چنین آمده است.

ماده ۷- جرم از حیث شدت و ضعف مجازات بر سه نوع است:

۱- جنایت

۲- جنحه

۳- خلاف

پس مشاهده میشود که ملاک این تقسیم‌بندی شدت و ضعف مجازات است مضافاً این تقسیم جرائم در قانون آئین دادرسی کیفری که تا زمان حال نیز معتبر است کاربرد دارد مثلاً بموجب تبصره ۲ الحاقی ۱۳۵۳ ماده ۱۲۹ آئین دادرسی کیفری هرگاه در امر جنائی تا چهار ماه و در امر جنحه تا دو ماه بعلت صدور قرار تأمین متهم در توقیف بماند قاضی ذیربط موظف به فك یا تخفیف قرار است پس اگر قائل باشیم به اینکه تقسیم جرائم به امور جنحه و جنایت و خلاف نسخ شده است چگونه قاضی تحقیق به این وظیفه قانونی خود عمل نماید البته مورد یاد شده بعنوان نمونه ذکر شد و گرنه در بسیاری از مواد آئین دادرسی کیفری ضرورت این تقسیم‌بندی مشاهده میگردد که از آن جمله به ماده ۵۹ ب و ماده ۱۱۵ و ۱۳۰ مکرر می‌توان اشاره کرد بنابر مراتب مذکوره با قبول بقا تقسیم‌بندی جرائم بشرح فوق جهت درخواست تعلیق قاضی متهم اقتضاء دارد که نوع جرم انتسابی از درجه جنحه و جنایت باشد و مثلاً اگر از درجه خلاف باشد موجبی برای تعلیق قاضی نیست مطلبی که در این جا بایستی به آن اشاره کرد و حائز اهمیت نیز می‌باشد اینست که جرائمی وجود دارند که از حیث میزان جزای نقدی اشد از امور خلافی هستند لیکن در صورت ارتکاب از ناحیه دارنده، پایه قضائی درخواست تعلیق جای اشکال و تأمل دارد مانند جرائمی که در تبصره‌های ۲ و ۳ ماده ۱۰۰ قانون شهرداری و یا در تخلفات رانندگی قید شده است توجیهی که برای این مطلب می‌توان بیان کرد اینست که این جرائم مربوط به ساختمان و اتومبیل است و اگرچه مرتکب قاضی باشد نیازی به تعلیق وی نیست.

رابعاً نسبت مقرون بدلائل و قرائن باشد: یعنی اینکه صرف اعلام شکایت شاکی خصوصی و یا مراجع رسمی کافی جهت درخواست تعلیق نیست بلکه

دادستان انتظامی قضات بایستی موارد را رسیدگی نموده و چنانچه دلائل و مدارک کافی جهت احراز اتهام موجود باشد اقدام به تقاضای تعلیق نماید از آنجائیکه تعلیق قاضی از شغل قضا در جوّ کنونی جامعه اثرات سوء و نامطلوبی برای قاضی متهم دارد و در صورت تعلیق حساسیت زیادی علیه ایشان ایجاد خواهد شد توجه و عنایت به دلائل ابراز شده اهمیت فراوانی دارد.

زمان و مدت تعلیق:

درخصوص مدت ایام تعلیق ماده ۴۲ زمان را صدور رأی نهائی مراجع کیفری تعیین نموده است البته در سال ۱۳۳۳ که این لایحه بتصویب رسید دادرسی شهرستان دائر بود و بدواً پرونده در دادرسی عمومی مطرح میشد و بهمین لحاظ عبارت مراجع کیفری بصورت اعم در ماده مذکور آمده است یعنی رائی که از طرف دادرسی عمومی یا دادگاه یا هر مرجع صالح دیگری صادر شده باشد نکته‌ایکه قابل توجه است قطعی بودن رأی صادره است مثلاً اگر کسی از قاضی بعنوان کلاهبرداری شکایت کند و محکمه بدوی رأی بر برائت قاضی مورد اتهام صادر کند با توجه به اینکه بموجب بند ب ماده ۲۶ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب رأی صادره از طرف شاکی خصوصی قابل تجدید نظرخواهی است بنا بمراتب مطلق و صرف صدور رأی برائت در محکمه بدوی مجوزی برای رفع تعلیق قاضی نیست مگر اینکه دادگاه تجدیدنظر حکم قطعی صادر نماید یا اینکه گواهی قطعیت دادنامه و عدم درخواست تجدیدنظر از سوی محکمه بدوی ارائه شود.

«مرجع صالح برای رسیدگی به اتهام قضات و کیفیت اقدام»

مرجع صالح برای رسیدگی به اتهامات و جرائم قضات دادرسی و دادگاههای جزائی تهران می‌باشد تبصره یک ماده ۸ لایحه قانونی تشکیل دادگاههای عمومی مصوب ۱۳۵۸ چنین مقرر می‌دارد.

تبصره ۱ (اصلاحی ۱۳۶۹) - به جرائمی که رسیدگی به آن در صلاحیت دیوان کیفر کارکنان دولت است در دادگاههای جزائی مراکز استان رسیدگی خواهد شد ممکن است يك یا چند شعبه از دادگاههای مذکور را وزارت دادگستری برای رسیدگی به جرائم مزبور اختصاص دهد.

به کلیه جرائم استانداران و فرمانداران و دارندگان پایه‌های قضائی و نمایندگان مجلس شورای اسلامی در دادسرا و دادگاههای جزائی تهران رسیدگی می‌شود.

بطوریکه ملاحظه می‌شود مرجع صالح دادسرا و دادگاههای جزائی تهران ذکر شده است و این موضوع خود منشاء اختلاف نظر و آراء شده است عده‌ای معتقد هستند که غرض و مراد از دادسرا و دادگاههای جزائی تهران همان دادسرا و دادگاه عمومی تهران می‌باشد عده دیگری عقیده دارند که چنین محدودیتی در تبصره مذکور مشاهده نمی‌شود مثلاً شخص قاضی اگر مرتکب جرمی شود که در صلاحیت محاکم انقلاب یا نظامی است بایستی در محکمه صالحه به اتهام او رسیدگی شود (توجه شود که در زمان تصویب تبصره ماده ۸ هنوز دادگاههای عمومی و انقلاب به کیفیت فعلی تأسیس نشده بودند).

بنظر می‌رسد که نظریه دوم مرجح بوده و عملکرد دادرسی انتظامی قضات از سال ۱۳۵۸ نیز در راستای این شیوه می‌باشد یعنی محاکم عمومی تهران را تنها مرجع صالح برای رسیدگی به اتهام قضات نمی‌شناسد و در هر موردی به تناسب بزه واقع پرونده را به مرجع صالح ارسال می‌کند در واقع این نظریه جای دفاع بیشتری دارد مثلاً بموجب قانون حدود صلاحیت دادرسیها و دادگاههای انقلاب مصوب ۱۳۶۲/۲/۱۱ در بند ۳ ماده واحده کلیه جرائم مربوط به مواد مخدر و قاچاق در صلاحیت دادسرا و دادگاه انقلاب اسلامی قرار گرفته است و

استثنائی نیز مطرح نشده است و در تبصره قانون مذکور قید شده که قوانین و مقرراتی که با این قانون مخالف باشد از تاریخ لازم‌الاجراء شدن این قانون ملغی است حالا اگر معتقد باشیم که رسیدگی به جرائم مواد مخدر اگر از طرف دارنده پایه قضائی واقع شده باشد در صلاحیت دادرسی عمومی تهران است در واقع این استدلال با کلیت و جامعیت بند ۲ ماده واحده که بالصراحه عبارت (کلیه جرائم) را در ابتدای بند ذکر نموده مغایرت دارد.

بهر تقدیر طریق رسیدگی بر جرائم قضات در مرجع صالحه در حال حاضر بدو کیفیت انجام میگیرد در طریق اول پرونده بدو در دادرسی انتظامی قضات مطرح شده و پس از تحقیقات و رسیدگیهای معموله و جمع‌آوری دلائل دادرسی انتظامی قضات تعلیق قاضی مورد اتهام را از دادگاه عالی انتظامی قضات تقاضا نموده و پس از صدور قرار تعلیق پرونده را جهت رسیدگی به اتهامات منتسبه بمرجع صالح ارسال میکنند که دراین خصوص نیازی به بحث بیشتر مشاهده نمی‌شود.

در شیوه دوم شاکی رأساً در دادرسی یا دادگاه صالحه علیه دارند پایه قضائی اعلام شکایت میکند وظیفه مرجع رسیدگی اینستکه در بدو امر نسبت به جمع‌آوری دلائل و مدارک طوری اقدام کند که خدشه‌ای به حیثیت قضائی قاضی مورد اتهام وارد نشود دراین فرض مرجع صالح حق احضار قاضی را بعنوان متهم و یا اخذ تأمین از وی را ندارد.

در سال ۱۳۲۸ در یکی از شهرستانهای غرب کشور یکی از مستنطقین به اتهام ارتکاب جرم عمومی یکی از قضات هم‌قطار خود را توقیف نموده و تحت تعقیب کیفری درمی‌آورد. دادستان نیز باقرار توقیف مستنطق موافقت می‌نماید. قاضی متهم به قرار مذکور اعتراض می‌نماید و رئیس دادگاه شهرستان نیز قرار

توقیف را تأیید می‌کند قاضی مومی‌الیه از عمل سه نفر قاضی مذکور (مستنطق - دادستان - رئیس دادگاه شهرستان) به دادرسی انتظامی قضات شکایت می‌نماید و محکمه عالی انتظامی قضات در مورد شکایت قاضی متهم در تاریخ ۱۳۳۱/۱/۱۴ چنین رأی می‌دهد «ممنوعیت تعقیب شخصی که واجد صفت قضائی و شاغل این شغل باشد قبل از صدور حکم تعلیق در مقام صلاحیتدار درباره او از امور واضح‌های است که نمی‌توان فرض کرد که يك نفر قاضی جاهل به آن باشد بهر حال اعم از اینکه این عمل غیرقانونی از مشارالیهم علتی داشته یا جهت دیگری بتوان برآن فرض کرد چنین کسانی لایق برای تصدی مقام قضاوت نیستند لذا آنان به اتفاق آراء به انفصال دائم از خدمات قضائی محکوم می‌شوند» در ۱۳۳۱/۲/۲۱ هیئت تجدیدنظر نیز حکم بدوی را به اتفاق بشرح ذیل تأیید می‌نماید: «چون برحکم مورد تقاضای تجدیدنظر از لحاظ اصل تخلف و تعیین

مجازات اشکالی بنظر نمی‌رسد حکم مزبور به اتفاق آراء تأیید می‌شود»^(۱)

با مذاقه در مثال مذکور استفاده میشود که مرجع تعقیب در زمانیکه اتهامی علیه احد از قضات مطرح و عنوان میشود بدو بایستی به جمع‌آوری دلایل مبادرت کند (مانند تحقیق از گواهان - جمع‌آوری مدارک و اسناد - معاینه محل و...) و چنانچه قرائن و امارات حکایت از توجه اتهام به قاضی مورد اتهام نماید مراتب را بدادسرای انتظامی قضات منعکس نماید و فقط پس از صدور قرار تعلیق قاضی متهم است که می‌تواند نسبت به احضار و اخذ تأمین اقدام نماید لیکن علی‌رغم ممنوعیت احضار قاضی شاغل بعنوان متهم چنانچه در جریان رسیدگی و قبل از تعلیق احضار قاضی بعنوان مطلع ضرورت داشته باشد بنظر می‌رسد که ممنوعیتی در این خصوص نباشد.

(۱) - از کتاب تعقیب انتظامی قضات تألیف هادی حیدرزاده صفحه ۵۴.

درخصوص جرائم قضات روحانی

از موارد استثنائی که از سال ۱۳۶۹ در رسیدگی به جرائم قضات ایجاد شده است مربوط به جرائم قضات روحانی می باشد بموجب آئین نامه داسراها و دادگاههای ویژه روحانیت که در ۱۴/۵/۱۳۶۹ به تصویب مقام معظم رهبری رسیده است رسیدگی به جرائم عمومی روحانیون از هر نوعی که باشد در صلاحیت داسرا و دادگاه ویژه روحانیت می باشد بموجب ماده ۱۳ آئین نامه داسراها و دادگاههای ویژه روحانیت در موارد ذیل صالح برسیدگی می باشند:

الف - کلیه جرائم عمومی روحانیون

ب - کلیه اعمال خلاف شأن روحانیون

ج - کلیه اختلافات محلی محل به امنیت عمومی در صورتی که طرف اختلاف روحانی باشد.

د - کلیه اموری که از سوی مقام معظم رهبری برای رسیدگی مأموریت داده میشود:

درخصوص نحوه رسیدگی به جرائم قضات روحانی ماده ۳۲ آئین نامه مقرر می دارد:

«در مورد متهمین روحانی شاغل در کلیه ادارات و سازمانها و نهادهای مختلف مملکتی صرف اطلاع به مقام مافوق برای دستگیری و تعقیب کافی است به جز قضات که لازم است قبلاً توسط داسرای ویژه درخواست تعلیق شود و داسرا و دادگاه انتظامی قضات ظرف مدت ۲۰ روز موظف به اظهار نظر می باشد در غیر این صورت یا در موارد اضطراری بنا بر تشخیص دادستان منصوب اقدام قضائی خواهد شد و موضوع به اطلاع ریاست قوه قضائیه خواهد رسید» بطوریکه از مفاد ماده مرقوم استفاده میشود درخصوص وقوع بزه از ناحیه

قضات روحانی اعلام مراتب به دادسرای انتظامی قضات و صدور قرار تعلیق الزامی است لیکن اگر دادسرای انتظامی یا دادگاه انتظامی ظرف مدت ۲۰ روز به صدور قرار تعلیق مبادرت نکرد یا چنانچه دادستان منصوب به حسب ضرورت و فوریت قضیه اقدام قضائی را لازم دید بدون تعلیق قاضی نیز اقدام قضائی درخصوص وی جایز است در واقع این مورد استثنائی بر اصل تعلیق قاضی متهم میباشد که در موارد ضروری و فوری با تشخیص دادستان منصوب درخصوص قضات روحانی اجرا میشود.

نکته قابل توجه دیگر که در آئین‌نامه دادسرای ویژه روحانیت در خصوص قضات حائز اهمیت میباشد رسیدگی دادسرا و دادگاه ویژه درخصوص شرکاء و معاونین و مرتبطين متهمین روحانی است.

بموجب ماده ۳۱ آئین‌نامه «اتهامات شرکاء معاونین و مرتبطين متهم روحانی در دادسرا و دادگاه ویژه مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت.»

فرض کنیم یکی از قضات غیر روحانی در ارتکاب بزه‌ی با فردی روحانی مشارکت یا معاونت نمود بدیهی است که بصراحت ماده ۳۱ مرجع صالح جهت رسیدگی به اتهام شریک یا معاون یا مرتبط دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت میباشد لیکن درخصوص قاضی غیرروحانی که شریک جرم هم باشد آیا به تشخیص دادستان منصوب برحسب اضطرار میتوان بدون تعلیق وی نسبت به احضار یا دستگیری وی اقدام نمود بنظر نگارنده پاسخ منفی است زیرا در ابتدای ماده ۳۲ اشاره به متهمین روحانی شده است که چنانچه این متهمین پایه قضائی داشته باشند در مواقع اضطراری به تشخیص دادستان منصوب بدون تعلیق نیز میتوان اقدام قضائی درخصوص آنها اعمال کرد لیکن خود این امر در واقع استثنائی بر اصل تعلیق قضات متهم میباشد و قاضی غیر روحانی را بر

فرض اینکه در بزهی یا متهم روحانی مشارکت یا معاونت نموده باشد نمی‌توان بدون تعلیق از سوی دادسرا و دادگاه عالی انتظامی قضات ولو با تشخیص ضرورت از طرف دادستان منصوب دستگیر یا احضار نمود یا بجرم او در دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت رسیدگی کرد.

در باره رسیدگی به جرائم اعضاء دادگاه عالی انتظامی قضات

بموجب ماده ۲ لایحه قانونی راجع به اصلاح بعضی مواد لوایح قانونی مربوط به اصول تشکیلات دادگستری مصوب ۱۳۳۹/۲/۲۱ دادگاه عالی انتظامی قضات از یکنفر رئیس و دو نفر عضو اصلی تشکیل میگردد و دارای یک عضو علی‌البدل خواهد بود که بجای عضو غایب یا معذور انجام وظیفه نماید.^(۱) بموجب تبصره ماده دوم از قانون متمم سازمان دادگستری رسیدگی به تخلفات رئیس و اعضاء دادگاه عالی انتظامی در هیئت عمومی دیوان عالی کشور بعمل میآید.

تبصره فوق این توهم را بوجود آورده که وقتی رسیدگی به تخلفات رئیس و اعضاء دادگاه عالی انتظامی در صلاحیت هیئت عمومی دیوانعالی کشور باشد رسیدگی به تعلیق قضات دادگاه مذکور که مهمتر از تخلف میباشد بطریق اولی باید در هیئت عمومی رسیدگی شود.

بموجب قانون دادگاه عالی انتظامی در زمانیکه مشغول رسیدگی انتظامی نباشد یا پرونده‌های انتظامی کم باشد میتواند به پرونده‌های دیوانعالی کشور رسیدگی تمیزی نماید.^(۲)

بنابراین در سطح شعبه دیوانعالی کشور میباشد و بدیهی است رسیدگی

(۱) - تشکیلات فعلی دادگاه عالی انتظامی در زمان حال بشرح فوق است لیکن تأسیس محکمه انتظامی سابقه دیرینه دارد که جهت مطالعه به کتاب تعقیب انتظامی قضات صفحه ۲۵ مراجعه شود.

(۲) - قانون صلاحیت محکمه انتظامی ۱۳۰۹/۸/۱۲.

به تخلفات انتظامی اعضاء محکمه مورد خاصی است که به هیئت عمومی محول شده است لیکن اگر یکی از اعضاء همین دادگاه مرتکب بزهی شود بایستی طبق ماده ۴۲ لایحه اصلاح قسمتی از قانون اصول تشکیلات دادگستری و ... اقدام شود یعنی در ماده ۴۲ بدون توجه به سمت قاضی ملاک و معیار رسیدگی دادسرای انتظامی قضات داشتن پایه قضائی قاضی متهم است و قاضی در هر سمتی که باشد با فرض دارا بودن پایه قضائی بایستی بطریق مقرر در ماده ۴۲ به اتهام او رسیدگی نمود و بنظر نگارنده اعضاء دادگاه عالی انتظامی قضات نیز از این امر مستثنی نمیباشند.

اشاره به مواردیکه با خلاء قانون مواجه هستند.

در جریان رسیدگی به جرائم قضات مواردی مشاهده شده که قانون درباره آن ساکت است و در عمل معضلاتی را بوجود می آورد که نگارنده خود ناظر بر تعدادی از آنها بوده است و در واقع این موارد با خلاء قانونی مواجه میباشند.

مورد الف: در جریان پروندهها مشاهده شده که علیه قاضی در دادسرای

عمومی تهران اتهاماتی مطرح شده است بازپرس یا دادیار ذیربط پس از انجام تحقیقاتی دلائل ابرازی شاکی خصوصی را کافی ندانسته و بجهت عدم کفایت دلیل قرار منع پیگرد قاضی مشتکی عنه را صادر نموده است شاکی بقرار منع تعقیب بازپرس یا دادیار اعتراض نموده و محکمه صالح با فسخ قرار منع تعقیب قرار جلب بدادرسی قاضی مشتکی عنه را صادر نموده است. بازپرس بناچار نظریه دادگاه را بدادرسی انتظامی قضات فرستاده است لیکن دادسرای انتظامی قضات دلائل اتهام را کافی ندانسته و علیرغم رأی جلب بدادرسی محکمه کیفری تقاضای تعلیق قاضی متهم را مردود اعلام نموده است و پرونده را بیازپرسی اعاده نموده است در اینجا بازپرس یا دادیار تحقیق یا تکلیف شاکی مواجه میباشند

از طرفی رأی جلب بدادرسی محکمه کیفری برای وی لازم الاتباع می‌باشد از طرف دیگر با عدم پذیرش تعلیق قاضی مورد اتهام از سوی دادسرای انتظامی قضات امکان عملی برای وی جهت تعقیب قاضی یاد شده وجود ندارد بنابراین چنانچه پرونده‌هایی بلا اقدام در شعبات بازپرسی و دادیاری باقی می‌مانند چنانچه حالتی در حال حاضر احتمال دارد فی‌مابین دادگاه عمومی تهران و دادگاه تجدیدنظر واقع شود.

مورد ب: در بعضی مواقع بازپرس یا دادیار دادسرای عمومی تهران یا در حال حاضر دادگاه عمومی تهران رأساً به شکایت شاکی خصوصی علیه قاضی مورد اتهام رسیدگی نموده و پس از جمع‌آوری دلائل و احراز اتهام تعلیق قاضی مورد نظر را از دادسرای انتظامی قضات تقاضا می‌نماید دادسرای انتظامی نیز دلائل را کافی دانسته و از محکمه انتظامی قضات تعلیق قاضی متهم را درخواست می‌کند محکمه انتظامی دلائل اقامه شده را کافی ندانسته و تقاضای تعلیق قاضی متهم را رد می‌نماید پس از اعاده پرونده به بازپرسی یا دادگاه عمومی قضات ذیربط با تکلیف شاکی مواجه هستند زیرا از طرفی قلباً اعتقاد بر مجرمیت قاضی مورد شکایت دارند و از طرف دیگر با رد درخواست تعلیق از طرف محکمه انتظامی راهی برای تعقیب قاضی مشتکی عنه باقی نمی‌ماند و علیرغم میل باطنی خود بایستی به صدور قرار منع تعقیب مبادرت ورزند که این امر با اصل استقلال رأی قضات منافات دارد و اقتضا دارد که درخصوص موارد یاد شده لوایحی به مجلس تقدیم شود.

در کیفیات پس از صدور رأی مراجع صالح

پس از اینکه دادگاه عالی انتظامی قضات قرار تعلیق قاضی متهم را صادر نمود مراتب به وسیله دادسرای انتظامی قضات به مرجع صالح ابلاغ می‌شود و

مرجع ذریبیط قاضی را حضار و بشیوه مقرر در اصول قانونی نسبت به جرائم مطروحه رسیدگی میکند نتیجه رسیدگی ممکن است بصور مختلفی باشد که هرکدام جای تعمق و بررسی دارد که ذیلاً بنحو اختصار و اجمال به آنها اشاره می‌کنیم:

۱- در صورت اول ممکن است مرجع صالح قرار منع تعقیب یا برائت قاضی را صادر کند در خصوص این مورد ظاهراً مشکلی در بین نیست زیرا بموجب قسمت نهائی ماده ۴۲ لایحه اصلاح قسمتی از... در صورت حصول برائت ایام تعلیق جزء مدت خدمت محسوب و مقرری آن بکارمند داده خواهد شد.

البته در ماده ۴۲ فقط اشاره به برائت متهم شده و از قرار منع تعقیب اسمی برده نشده است لیکن باید توضیح داد که منظور قانونگذار از کلمه برائت معنی و مفهوم کلی آن می‌باشد و نه فقط حکمی که محاکم صادر می‌کنند یعنی برائت بمعنی پاکی و بیگناهی شخص حالا این کیفیت چه از سوی دادسرای عمومی احراز شده باشد و چه از طرف دادگاه کیفری مربوطه. بهر حال با صدور قرار منع تعقیب از طرف دادسرا یا صدور حکم برائت از طرف محکمه کیفری باید نسبت به رفع تعلیق قاضی متهم اقدام نمود لیکن در این زمینه دو مطلب حائز اهمیت می‌باشند یکی اینکه باید رأی صادره از طرف مرجع صالحه قطعی باشد و آراء برائت غیر قطعی از موجبات رفع تعلیق قاضی متهم نمی‌باشند ثانیاً در قانون تعیین تکلیف نشده که چه مرجعی نسبت به رفع تعلیق قاضی معلق اقدام کند آیا محکمه‌ای که قرار تعلیق قاضی را صادر کرده اینک پس از حصول برائت دستور رفع تعلیق ویرا بدهد یا آنکه دادسرای انتظامی قضات به این مهم عمل نماید در این خصوص شیوه واحدی وجود ندارد و در حال حاضر بهر دو طریق اقدام میشود یعنی گاهی محکمه عالی انتظامی نظر به رفع تعلیق قاضی میدهد و گاهی

دادسرای انتظامی قضات دستور رفع تعلیق صادر می‌کند البته ذکر این مطلب لازم است که در سنوات اخیر بیشتر موارد دادسرای انتظامی قضات راساً مبادرت به رفع تعلیق قاضی معلق نموده است.

۲- در حالت دوم مرجع رسیدگی پس از دادرسی اعتقاد به بزهکاری و مجرمیت قاضی پیدا کرده و در نتیجه رأی به محکومیت وی صادر می‌کند البته منظور محکومیت در جرائم عمومی می‌باشد مثلاً قاضی به اتهام کلاهبرداری به سه سال حبس و پرداخت جزای نقدی معادل مالی که اخذ کرده است محکوم شود و پس از خاتمه مدت محکومیت کیفری تقاضای رفع تعلیق خود را بنماید در اینصورت تکلیف دادسرای انتظامی قضات با چنین وضعیتی چیست ماده ۴۲ لایحه ماده ۴۲ لایحه اصلاح قسمتی از قانون اصول تشکیلات صرفاً به برائت قاضی اشاره نموده که چنانچه تبرئه شد ایام تعلیق جزء خدمت محسوب و مقرری آن بکارمند قضائی داده خواهد شد لیکن درباره محکومیت کیفری تعیین تکلیف نکرده است عده‌ای با عنایت به اینکه در ماده ۴۲ قید شده «تعلیق کارمند قضائی مظنون را از شغل خود تا صدور رأی نهائی مراجع کیفری از دادگاه عالی انتظامی تقاضا می‌نماید» عقیده دارند پس از محکومیت قاضی وقتی اجرای مجازات به اتمام رسید رفع تعلیق از قاضی محکوم مانعی نخواهد داشت النهایه باید وضعیت قاضی را به محکمه انتظامی اعلام کرد تا نسبت به جنبه انتظامی قضیه بلحاظ اینکه عمل ارتكابی دور از شأن و شرافت قضائی است رسیدگی نماید.^(۱)

قبول این نظریه خالی از اشکال نیست زیرا وقتی قاضی در مظان اتهام قرار می‌گیرد و صرفاً قرائن و اماراتی بر این امر موجود است تعلیق وی درخواست

(۱) - تعقیب انتظامی قضات تألیف آقای هادی حیدرزاده صفحات ۵۶ و ۶۰.

میشود چگونه می‌توان تصور کرد که پس از محکومیت مؤثر کیفری و اجرای مجازات چنین فردی را به منصب قضا برگردانید زیرا بفرض اینکه پس از رفع تعلیق از دادگاه عالی انتظامی درخواست رسیدگی انتظامی بشود احتمال دارد که رسیدگی دادگاه عالی انتظامی چند سالی طول بکشد و این قاضی با چنین سوابقی بکار قضا اشتغال داشته باشد واقعاً افکار عمومی جامعه در چنین موردی چه قضاوتی درباره دستگاه قضائی خواهد داشت. در خود ماده ۴۲ تصریحی و تأکیدی به اینکه پس از خاتمه مدت محکومیت و اجرای حکم باید از قاضی محکوم علیه رفع تعلیق نمود وجود ندارد فقط به تعلیق کارمند قضائی تا صدور رأی نهائی مراجع کیفری اشاره شده است لیکن در قسمت نهائی ماده آمده است در صورت حصول برائت ایام تعلیق جزء خدمت محسوب و مقرری آن بکارمند داده خواهد شد از مفهوم مخالف این قسمت استنباط میشود که در صورت محکومیت کیفری مؤثر اساساً اعاده بخدمت قاضی محکوم مطرح نبوده تا در آن خصوص نیز تعیین تکلیف شود.

در گذشته یکی از شرایط قضاوت و استخدام فرد بعنوان قاضی نداشتن پیشینه کیفری بود و در حال حاضر بموجب قانون شرایط انتخاب قضات دادگستری مصوب ۶۱/۲/۱۴ شرط قضاوت ایمان و عدالت و تعهد عملی نسبت به موازین اسلامی است بنابراین چنانچه قاضی محکومیت کیفری مؤثر پیدا کرد اساساً اوصاف قضاوت از وی زایل میشود و در چنین شرایطی رفع تعلیق وی به مصلحت نبوده و نه افکار عمومی جامعه پذیرای چنین مطلبی است و نه قانون اقتضای چنین موردی را می‌کند.

بنظر نگارنده در چنین مواقعی چنانچه قاضی محکوم پس از اجرای حکم و خاتمه مجازات درخواست رفع تعلیق نمود دادرسی انتظامی قضات بدون اینکه

از قاضی یاد شده رفع تعلیق کند نظر به اینکه بزه ارتكابی و محكومیت حاصله مخالف با حیثیات و شرافت منصب قضاوت می باشد بجهات مذکور به استناد ماده ۲۲ نظامنامه راجعه به تشخیص انواع تقصیرات انتظامی قضاات و تعیین مجازات آنها مصوب ۱۳/۱۲/۱۳۰۴ جهت قاضی محكوم علیه از دادگاه عالی انتظامی قضاات در درخواست مجازات کند^(۱) و دادگاه محترم انتظامی قضاات بتناسب عمل ارتكابی تعیین تکلیف نماید.

البته چنانچه این محكومیت علاوه بر جنبه کیفری از لحاظ موازین شرعی نیز دارای اشکال باشد در اینصورت بنظر نگارنده موضوع بایستی باستحضار ریاست قوه قضائیه برسد تا وفق ماده یک قانون تشکیل محکمه عالی انتظامی قضاات مصوب ۲۳/۸/۷۰ مجمع تشخیص مصلحت نظام موضوع را به کمیسیون کارشناسی ارجاع نمایند.

جهت روشن شدن مطلب به توضیح بیشتری می پردازیم.

در مواردی احتمال دارد قاضی محكومیت کیفری پیدا کند لیکن این محكومیت منافاتی با موازین شرعی نداشته باشد (قطع نظر از اینکه باعث سوء شهرت و اعتبار هست) مثلاً قاضی یکصد گرم تریاک نگهداری کند بدون اینکه آنرا مصرف نموده و یا بفروشد هرچند قانوناً این موضوع جرم بود و مجازات دارد ولی سالب ایمان و عدالت از جهات شرعی نیست در این خصوص بهمان ترتیبی که گفته شد اعلام مورد محكومیت به استناد ماده ۲۴ نظامنامه بدادگاه عالی انتظامی قضاات کفایت می کند لیکن مواردی هست که علاوه بر اینکه از جهت قانونی موضوع جرم و دارای مجازات می باشد ارتكاب آن از سوی قاضی باعث خدشه دار شدن ایمان

(۱) - ماده ۲۴ نظامنامه: هر یک از قضاات یا صاحب منصبان پارکه مرتکب اعمالی شوند که مخالف با حیثیات و شرافت آنها باشد به مجازات درجه ۴ الی ۶ از ماده ۲۸ قانون استخدام کشوری محكوم خواهد شد.

و عدالت وی میشود مانند زنا و قذف و سرقت در موارد اخیر علاوه بر اینکه از طرف محکمه کیفری جهت قاضی مرتکب مجازات تعیین می‌شود اثبات موضوع در محکمه در واقع شرایط قضاء را از قاضی سلب می‌کند ماده یک قانون تشکیل محکمه انتظامی قضات مصوب ۱۳۷۰ مقرر نموده «در صورتی که رئیس قوه قضایی شاغل را طبق موازین شرعی فاقد صلاحیت تصدی امر قضا بداند می‌تواند موضوع را به کمیسیون کارشناسی مرکب از ... جهت بررسی ارجاع دهد.»

چنانچه نظر کمیسیون و محکمه عالی انتظامی قضات بر عدم صلاحیت قضا باشد ریاست قوه قضائیه حسب اقتضا نسبت به انفصال یا بازخرید یا بازنشسته نمودن یا انتقال به بخش اداری اتخاذ تصمیم می‌نماید.

۲- فرض سوم: در حالت سوم احتمال دارد که جرم ارتكابی در زمره جرائم قابل گذشت باشد و درباره قاضی متهم بلحاظ گذشت شاکی خصوصی قرار موقوفی تعقیب صادر شود بطوریکه قبلاً گفته شد ماده ۴۲ فقط به براءة قاضی متهم اشاره کرده است و در خصوص موقوفی تعقیب ساکت است بنظر نگارنده در خصوص این مورد بهر صورت چون موضوع در محکمه صالحه مورد ارزیابی قرار نگرفته و منجر به محکومیت نشده است با قبول اصل براءة بایستی نسبت به رفع تعلیق قاضی مورد اتهام اقدام نمود لیکن چون مطلب دارای ظرافت خاص بوده و احتمال دارد بصور مختلفی مطرح باشد باید در خصوص هر مورد قائل به تفکیک شد مثلاً احتمال دارد شخصی به لحاظ ایراد صدمه غیر عمدی شکایت کند و پس از تعلیق قاضی اعلام رضایت کند و پرونده کیفری باقرار موقوفی تعقیب مختومه شود در این مورد رفع تعلیق بلاشکال است لیکن احتمال دارد موادی مطرح گردد که علیرغم گذشت شاکی و صدور قرار موقوفی تعقیب خود عمل ارتكابی مخالف با شئون قضائی باشد بعنوان مثال نگارنده بخاطر دارد در

سنوات گذشته یکی از آقایان قضات هنگام مسافرت بخارج از کشور چند عدد سکه بهار آزادی را در داخل ساعت مچی جاسازی کرده و توسط مأمورین فرودگاه مهرآباد کشف شده بود مراتب بدادسرای انتظامی اعلام و پس از صدور قرار تعلیق قاضی نامبرده با پرداخت جریمه قاچاق و اخذ رضایت موفق بدریافت قرار موقوفی تعقیب شد.

درخصوص مورد مذکور هرچند محکمه رائی درباره محکومیت قاضی صادر نکرده است لیکن خود عمل ارتكابی فی حد ذاته برخلاف شئون و حیثیات قضائی است و علیرغم رفع تعلیق بایستی مراتب به دادگاه عالی انتظامی قضات اعلام شود.

۴- فرض چهارم: دراین فرض قاضی متهم در مراحل تحقیق به ارتكاب بزه اقرار می‌کند و دادستان عمومی باستناد ماده ۲۲ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶/۳/۲۵ تعقیب کیفری قاضی مورد اتهام را تعلیق می‌نماید مفاد ماده ۲۲ چنین است «در کلیه اتهامات از درجه جنحه به استثنای جنحه‌های باب دوم قانون مجازات عمومی هرگاه متهم به ارتكاب جرم اقرار نماید دادستان رأساً میتواند تا اولین جلسه دادرسی با احراز شرایط زیر تعقیب کیفری او را با رعایت تبصره‌های ۱ و ۲ و ماده ۴۰ مکرر قانون تسریع دادرسی را اصلاح قسمتی از قوانین آئین دادرسی کیفری و کیفر عمومی معلق سازد:

۱- اقرار متهم حسب محتویات پرونده مقرون بواقع باشد.

۲- متهم سابقه محکومیت کیفری مؤثر نداشته باشد.

۳- شاکی یا مدعی خصوصی در بین نبوده یا شکایت خود را استرداد

کرده باشد.

بطوریکه مشاهد میشود دراین فرض نیز حکم محکومیتی علیه قاضی مورد

اتهام صادر نشده است لیکن مطلبی که حائز اهمیت می‌باشد اینستکه در فرض اخیر خود متهم به گناه خود اقرار کرده و حسب محتویات پرونده این اقرار مقرون بواقع می‌باشد یعنی اگر مرجع صالح درباره این قاضی اغماض و ارفاق نمی‌کرد به احتمال قریب به یقین محکمه کیفری حکم به محکومیت وی صادر می‌نمود بنا بمراتب این مورد با صدور قرار موقوفی تعقیب قابل مقایسه نبوده و در یک کفه قرار نمی‌گیرد و نمی‌توان اصل برائت را در این خصوص اعمال نمود و بهتر است بدون رفع تعلیق پرونده را به دادگاه عالی انتظامی قضات ارسال گردد تا براساس ماده ۲۴ نظامنامه بموضوع رسیدگی و رأی مقتضی صادر کند.

۵- فرض پنجم - در این فرض پرونده اتهامی مراحل تحقیق و بررسیهای اولیه را طی کرده و دادگاه با احراز مجرمیت قاضی ختم دادرسی را اعلام و حکم بر محکومیت قاضی صدر می‌نماید النهایه با رعایت ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی مصوب آذرماه ۱۳۷۰ اجرای مجازات را معلق می‌کند.

متن ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی بشرح ذیل است:

«در کلیه محکومیت‌های تعزیری و بازدارنده حاکم می‌تواند اجرای تمام یا قسمتی از مجازات را با رعایت شرایط زیر از دو تا پنج سال معلق نماید»

(باتوجه به اینکه شرایط تعلیق اجرای مجازات ارتباطی با بحث ما ندارد از

درج بند الف و ب ماده ۲۵ بلحاظ جلوگیری از اطاله مطلب خودداری شد)

در خصوص تعلیق اجرای مجازات با عنایت به اینکه از طرف محکمه کیفری صالح رأی بر محکومیت قاضی متهم صادر شده است النهایه از باب ارفاق و اغماض اجرای مجازات را برای مدت ۲ تا ۵ سال معلق کرده‌اند بنظر نگارنده درباره رفع تعلیق قاضی به کیفیتی که در فرض دوم گفته شد و پیشنهاد شد بایستی اقدام شود و نکته‌ایکه باید به آن توجه نمود اینستکه مدتی را که دادگاه

کیفری در رأی خود منظور نموده است (دو تا پنج سال) لازم است سپری شود تا چنانچه قاضی محکوم علیه درخواست رفع تعلیق نمود پس از انقضای مدت مذکور در خصوص آن اتخاذ تصمیم گردد.

مطلبی که جای بحث و تأمل دارد اعاده بخدمت قاضی معلق پس از حصول برائت به شغل سابق می‌باشد در ماده ۴۲ لایحه اصلاح قسمتی از قانون اصول تشکیلات دادگستری و استخدام قضات در این خصوص چنین آمده است:

تعلیق کارمند مظلون را از شغل خود تا صدور رأی نهائی مراجع کیفری از دادگاه عالی انتظامی تقاضا می‌نماید در ماده مذکور صراحتاً مشخص نشده که منظور از عبارت (از شغل خود) مفهوم کلی شغل قضاء مطمح نظر است یا اینکه سمت فعلی قاضی مدنظر می‌باشد مثلاً شخصی با دارا بودن سمت ریاست دادگستری شهرستانی از سمت خود تعلیق می‌شود آیا قوه قضائیه مکلف است این پست سازمانی را خالی نگهدارد تا نسبت به قاضی معلق از طرف مراجع صالح تعیین تکلیف شود و چنانچه برائت حاصل کرد دوباره او را بسمت ریاست دادگستری همان شهرستان بگمارد یا اینکه می‌تواند در ایام تعلیق وی شخص دیگری را به این سمت منصوب نماید.

بنظر نگارنده غرض قانونگذار از عبارت (شغل خود) مندرج در ماده ۴۲ مفهوم کلی شغل قضا می‌باشد نه سمت خاص قاضی زیرا این سمت به اعتبار دارا بودن پایه قضائی بوی واگذر شده است و در صورت زایل شدن وصف قضا سمت محوله نیز بخودی خود منتفی خواهد شد مثلاً اگر کسی به سمت ریاست شعبه دادگاه عمومی تعیین شده است به این اعتبار این سمت بوی تفویض شده که فرضاً دارای پایه ۸ قضائی است و در زمانیکه این پایه قضائی منتفی شود لزوماً ریاست شعبه نیز جایگاه قانونی نخواهد شد این نظریه از دو جهت قابل دفاع می‌باشد.

اولاً: پستهای قضائی خصوصاً در شهرستانهای دارای حساسیت خاصی هستند و مردم بلحاظ کوچک بودن محیط اغلب قضات را میشناسد و دقیقاً اعمال و حرکات و رفتار آنها را زیر نظر دارند و از مسائل و امورات آنها مطلع می‌باشند و معمولاً زمانیکه یک قاضی از شغل خود تعلیق میشود عموماً مردم از این موضوع آگاه شده و نسبت به آن حساس میشوند بنابراین اعاده بخدمت قاضی به پست سابق پس از تعلیق از لحاظ افکار عمومی جامعه صورت خوشی ندارد و جامعه پذیرای چنین مطلبی نیست.

ثانیاً: نظر به اهمیت و حساسیت سمتهای قضائی بلاتصدی گذاشتن آن بمدت طولانی باعث ایجاد مشکلات فراوان هم برای دستگاه قضائی و هم برای مردم میشود تازه نتیجه رسیدگی پرونده قاضی متهم مشخص نیست زیرا احتمال دارد وی محکومیت کیفری سنگینی پیدا کند و اساساً بازگشت وی به مناصب قضائی مقدور و ممکن نباشد و قطعاً چنانچه سمت سابق وی بلاتصدی بماند بمدت طولانی موجب بلا تکلیفی و تضییع حقوق مراجعین و افراد ذینفع خواهد شد.

بنابراین با توضیحات فوق مصلحت دستگاه قضائی و جامعه ایجاب میکند در صورت حصول براءت و رفع تعلیق از قاضی معلق قوه قضائیه سمتی مناسب با توجه به مقتضیات و مصالح بوی تفویض نماید.

در خصوص جرائم قضات داسراها و دادگاههای ویژه روحانیت

درباره جرائم ارتكابی قضات داسراها و دادگاههای ویژه روحانیت در آئین‌نامه داسراها و دادگاهها ویژه روحانیت تعیین تکلیف خاصی نشده ماده ۱۷ آئین‌نامه چنین مقرر میدارد.

تخلفات قضات و کارمندان داسراها و دادگاه ویژه که در حین یا به سبب

خدمت مرتکب شده‌اند زیر نظر مستقیم دادستان منصوب و رئیس شعبه اول دادگاه مورد رسیدگی قرار خواهد گرفت بطوریکه ملاحظه میشود ماده ۱۷ آئین‌نامه فقط به تخلفات قضات که در حین یا به سبب خدمت مرتکب شده‌اند اشاره دارد و در خصوص جرائم قضات این مراجع ساکت است تازه در مورد تخلفات نیز قید و محدودیت «حین یا سبب خدمت» موجود است بنابراین در خصوص قضات دادرها و دادگاههای ویژه روحانیت در صورتیکه مرتکب بزه می‌شوند به اشکال ذیل قابل رسیدگی است.

۱- اگر قاضی مرتکب غیر روحانی باشد مرجع صالح محاکم عمومی است و بایستی در روال عادی از دادرهای انتظامی قضات درخواست تعلیق شود و پس از صدور قرار تعلیق محاکم عمومی به اتهام نامبرده رسیدگی خواهند کرد.

۲- اگر قاضی متهم روحانی باشد مرجع صالح برای رسیدگی به اتهام وی دادرها و دادگاه ویژه روحانیت میباشد و در خصوص تعلیق وی اگر مورد از موارد اضطراری باشد به تشخیص دادستان منصوب وفق قسمت نهای ماده ۳۲ آئین‌نامه بدون قرار تعلیق اقدام قضائی معمول و موضوع به اطلاع ریاست قوه قضائیه خواهد رسید لیکن اگر ضرورت و اضطراری در بین نباشد طبق ماده ۳۲ آئین‌نامه بدو بایستی از دادرهای انتظامی قضات تقاضای تعلیق شود و پس از صدور قرار تعلیق از طرف دادگاه عالی انتظامی قضات دادرهای ویژه روحانیت به اتهام قاضی روحانی سازمان خود رسیدگی خواهد کرد.

درباره جرائم قضات مأمور بخدمت در سازمان تعزیرات حکومتی

در سال ۱۳۷۳ آئین‌نامه سازمان تعزیرات حکومتی براساس اصل یکصد و بیست و هفتم قانون اساسی و به استناد تصویب‌نامه شماره ۴۰۲۱۴/ت/۲۸۷هـ - مورخ ۷۳/۷/۲۳ به تصویب نمایندگان ویژه رئیس‌جمهور در ستاد پشتیبانی برنامه تنظیم بازار سید.

بموجب ماده ۱۳ این آئین‌نامه به منظور رسیدگی به تخلفات مأمورین سازمانهای تعزیرات حکومتی و بازرسی و نظارت شعب ویژه‌ای در مراکز استانها اختصاص خواهد یافت رؤسای این شعب بنا به پیشنهاد وزیر دادگستری و تأیید رئیس‌جمهور توسط وزیر دادگستری منصوب خواهند شد.

تبصره: مجازات متخلفین موضوع این ماده طبق قوانین موضوعه خواهد بود. بطوریکه از محتوای متن ماده استنباط میشود رسیدگی به تخلفات مأمورین سازمان تعزیرات حکومتی با شعب مستقر در مراکز استانها می‌باشد لیکن اگر جرمی از ناحیه قاضی مأمور بخدمت در این واحدها واقع شود رسیدگی به آن جرم در صلاحیت محاکم عمومی و با صدور قرار تعلیق وی در دادگاه عالی انتظامی قضات ممکن خواهد بود هرچند عده‌ای معتقدند که اگر قاضی شاغل در سازمان تعزیرات حکومتی مرتکب تخلف نیز شود همان نیز در صلاحیت دادسرای انتظامی قضات می‌باشد که چون این موضوع از شمول بحث ما خارج است نیازی به بررسی آن احساس نمی‌شود.

يك مورد استثنائی در تعلیق قضات

بطوریکه مفصلاً در بحثهای گذشته اشاره گردید تعلیق قضات شاغل از شغل قضا زمانی ممکن است که قاضی مظنون به ارتکاب بزه‌ی باشد که از درجه جنحه یا جنایت تشخیص گردد و دادستان انتظامی قضات این انتساب را مقرون به دلایل و قرائن مشاهده کند بنابراین شرط تعلیق ارتکاب جنحه و جنایت از ناحیه قاضی شاغل می‌باشد که چگونگی آن در ماده ۴۲ لایحه اصلاح قسمتی از قانون اصول تشکیلات دادگستری و استخدام قضات مندرج است ولی ماده ۲۱ و تبصره ماده ۲۱ لایحه اصلاح قسمتی از قانون اصول تشکیلات دادگستری و استخدام قضات موردی که از درجه جنحه و جنایت نیست ذکر نموده که قاضی

شاغل بدون اینکه مرتکب جنحه و جنایتی بشود از شغل قضا تعلیق میشود.

ماده ۲۱ (اصلاحی ۱۷/۶/۱۳۳۵) در هر موقع که وزیر دادگستری^(۱) از سوء شهرت یا رفتار و اعمال منافسی حیثیت و شئون قضائی و یا انحرافات سیاسی مضره قاضی اطلاع حاصل نمود موضوع را رسیدگی نموده مراتب را با اظهار نظر خود فوراً برای تعقیب بدادگاه عالی انتظامی میفرستد.

تبصره (اصلاحی ۱۷/۶/۱۳۳۵) وزیر دادگستری^(۲) میتواند ضمن تقاضای تعقیب قاضی متخلف تعلیق او را از دادگاه عالی انتظامی بخواهد دادگاه در صورتیکه تقاضای وزیر دادگستری را نسبت به تعلیق موجه دانست رأی به تعلیق از خدمت تا صدور حکم قطعی خواهد داد.

بطوریکه مشاهده میشود در موارد اخیر وقوع جرم جنحهای یا جنائی از شرایط تعلیق قاضی نیست بلکه سوء شهرت و رفتار و اعمال منافسی حیثیت و شئون قضائی و یا انحرافات سیاسی مضره قاضی مناط اعتبار میباشد جرائم جنحهای و جنائی دارای میزان و ضابطه خاصی هستند.

که در مواد ۸ و ۹ قانون مجازات عمومی مطرح است و جای ابهامی ندارد لیکن در سوء شهرت و رفتار و اعمال منافسی با شئون قضائی و یا انحرافات سیاسی مضره معیار و مقیاس مشخصی وجود ندارد و ظاهراً تشخیص آن موکول به نظر ریاست قوه قضائیه و دادگاه عالی انتظامی قضات است.

ویژگی دیگری که در این زمینه مشهود است طرح مستقیم پرونده با پیشنهاد ریاست قوه قضائیه در دادگاه عالی انتظامی قضات می باشد در جرائم پرونده بدو در دادرسی انتظامی قضات مطرح میشود و پس از درخواست دادستان انتظامی دادگاه عالی انتظامی قضات به درخواست تعلیق قاضی رسیدگی می کند لیکن

(۱) و (۲) - در حال حاضر ریاست محترم قوه قضائیه.

در مورد اخیر رئیس قوه مستقیماً موضوع را در دادگاه عالی انتظامی مطرح می‌سازد. البته مورد یاد شده در واقع استثنائی بر اصل بوده و در سنوات اخیر کمتر از این ماده استفاده شده است.

طرح يك پیشنهاد

عنايتاً به مطالبی که بیان شد مشخص گردید که دادسرا و دادگاه عالی انتظامی قضات دارای وظایف و مسئولیتهای متنوع و متعدد و در عین حال خطیری هستند رسیدگی به تعلیق قضات متهم - رسیدگی به تخلفات قضات از موازین قانونی - ارزشیابی و بازرسیهای منظم نسبت به کمیت و کیفیت کار قضات وفق ماده ۲۷ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری - رسیدگی به ترفیعات قضات - رسیدگی به تخلفات اعضاء هیئت مدیره کانون وکلا و دادرسان و دادستان انتظامی وکلا و سایر تکالیفی که در مواد ۲۴ و ۱۸ و ۲۱ و ۲۳ لایحه استقلال کانون وکلا به دادگاه عالی انتظامی قضات واگذار شده است. رسیدگی به تخلفات دادستان و اعضاء دادگاه انتظامی کارشناسان رسمی و سایر تکالیفی در قوانین ثبتی و مالیاتی و قوانین دیگر جهت دادسرا و دادگاه انتظامی قضات پیش‌بینی شده است اقتضا می‌کند که يك سازمان مستقل و غیروابسته به واحدهای دیگر نظیر سازمان بازرسی کل کشور یا سازمان قضائی نیروهای مسلح جهت رسیدگی به امور فوق تشکیل شود در ضمن با تدوین لایحه‌ای رسیدگی به تخلفات و حتی جرائم قضات و سایر وظایفی که در قوانین متعدد تعیین شده در این سازمان مستقلاً رسیدگی شده و واحدهای جنبی که در حال حاضر در زمینه‌های یاد شده اقداماتی را انجام می‌دهند حذف و به این تشکیلات ملحق شوند و نظامنامه راجع به تشخیص انواع تقصیرات انتظامی قضات که در ۱۳/۱۲/۱۳۰۴ توسط هیئت وزراء تصویب شده و در حال حاضر با تدوین و

تصویب قوانین جدید فاقد کارائی لازم می‌باشد اصلاح شده و با در نظر گرفتن تشکیلات نوین قضائی و مقتضیات زمان مواردی به آن افزوده گردد مسلماً تأسیس چنین سازمانی در دستگاه قضائی و حذف واحدهای جنبی و تمرکز رسیدگی به کلیه امور قضات از قبیل تخلفات - جرائم - ارزشیابی - تشویق - انفصال در بهبود و اصلاح تشکیلات قضائی مؤثر و مفید واقع خواهد شد و ابهامات موجود در پاره‌ای موارد قانونی و اختلاف سلیقه در مراجع کیفری و تشت آراء ریشه‌کن خواهد شد زیرا قضات دادسرا و دادگاه انتظامی قضات معمولاً از افراد خوشنام و با سابقه تعیین میشوند و چنانچه به جرائم و سایر امور قضات توسط آنها رسیدگی گردد اثر مطلوبتری در جامعه و حتی در بین خود قضات خواهد داشت و قضات خود قلباً راغبتر خواهند بود چنانچه اتهامی علیه آنها مطرح شد در دادسرای انتظامی قضات توسط یک قاضی با تجربه رسیدگی شود تا اینکه مثلاً در دادگاه عمومی یا دادگاه انقلاب تهران یک قاضی جوان و مبتدی به آن مسئله رسیدگی نماید.

در خاتمه اضافه می‌نماید مطالبی در خصوص کیفیات تعلیق و رفع تعلیق قضات از شغل قضا بیان شد بهیچ وجه جامع و مانع نیست و نیاز به بحث و بررسی وسیع و مبسوطی دارد که با مقتضیات مجله مطرح کردن چنین موضوعاتی مقدور نیست بعلاوه نظریه و پیشنهادهاتی که ارائه شد صرفاً استنباط و برداشت خود نگارنده است و از قضات و اساتید محترم و صاحب نظران تقاضا دارد در صورت مشاهده و ملاحظه هرگونه ایراد و شاکالی ضمن غمض عین موردرا استنباط شخصی بنده تلقی فرمود و چنانچه مصلحت دیدند به اینجانب متذکر شوند.